

درس دویست و نود و هشتم: صوت ۳۱۲

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط در

کلام فقهاء (8)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله حقیقت و ماهیت و تعریف تذکيه و عدم تذکيه در کلام مرحوم نائینی

مسئله و امر ثانی که مرحوم نائینی مطرح می‌فرماید مسئله حقیقت و ماهیت و تعریف تذکيه و عدم تذکيه است؛ ایشان دو وجه برای این مسئله ذکر کرده‌اند؛

وجه اول: تذکيه عبارت از نتیجه و ماحصل دو مسئله است یکی فری اوداج اربعه با شرائط خاصه و مطلب دیگر قابلیت محل للمذکِّي، روی این فرض تذکيه یک امر بسیط می‌شود. نتیجه و ماحصل این دو مسئله عبارت از تذکيه است.

وجه دوم: تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه با شرط قابلیت محل است نه اینکه قابلیت محل جزء ثانی برای تحقق تذکيه است. به عبارت دیگر در این تذکيه، فقط آن حقیقت مقدمه تذکيه عبارت از همان فری اوداج اربعه با شرایط است. این را تذکيه می‌گویند و دلیلش را هم ذکر می‌کنند و می‌فرمایند: در آیه شریفه ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾^۱ این نسبت به فاعلین داده شده است یعنی تذکيه نفس عمل و فعلی است که آن فعل از فاعل صادر می‌شود اما در آن مرتبه اولی و قسم اول، تذکيه عبارت از ماحصل است و ماحصل استناد به فاعل ندارد بلکه آنچه که فعل فاعل است عبارت از همین فری اوداج اربعه و شرائط خمسۀ دیگر است که عبارت از اسلام، تسمیه، استقبال، حدید، بلوغ و این چیزهاست. خطاب این آیه به فاعل است بنابراین تذکيه در اینجا از فاعل صادر می‌شود فلذا نمی‌شود ما تذکيه را آن نفس نتیجه آن عمل بگیریم.^۲

اشکال به نظر مرحوم نائینی

البته در اینجا می‌توانیم اشکال وارد کنیم و آن اینکه در خیلی از موارد معلول در واقع به جای علت نشسته است و اشکالی ندارد. فرض کنید می‌گویند که یک معلمی هست و شاگردی را تربیت می‌کند. شما می‌گویید که آقا شما اخلاق ایشان را خوب کردید و این اخلاق ایشان مرهون شماست درحالی که اخلاق یک امری است که قائم به خود این شخص است و به معلم و مربی مربوط نیست. بله، مربی تربیت می‌کند، اعمال بعضی از افعال را می‌کند که آن اعمال افعال موجب تزکیه آن شاگرد و تلمیذ می‌شود. درحالی که در اینجا معلول نسبت به فاعل داده شده و جنبه تربیتی فاعل در آنجا مورد لحاظ قرار نگرفته است.

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳.

^۲ . أجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۹۳.

نسبت دادن نتیجه فعل به فاعل در خیلی از موارد

در خیلی از موارد نتیجه را به فاعل فعل نسبت می دهند درحالی که آن نتیجه ارتباطی به فاعل ندارد و فاعل مقدمات آن نتیجه را فراهم می کند اما اصل آن نتیجه [به فاعل ربطی ندارد] مثل اینکه آن نورانیتی که به واسطه نماز و عمل صالح پیدا می شود آن نورانیت مستند به فاعل می شود درحالی که فاعل ایجاد نورانیت نمی کند بلکه فاعل نماز می خواند و مترتب بر صلات، آن نورانیت و روحانیت حاصل می شود نه اینکه فاعل ایجاد روحانیت و ایجاد نورانیت بکند. این از باب تسمیه علت به اسم معلول است که در واقع مقصود، علت آن نتیجه است ولی آن نتیجه به جای علت می نشیند و این اشکالی ندارد. در آیه شریفه هم همین طور است خدای تعالی می فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾^۱ یعنی مگر آنچه را که شما تذکیر کردید یعنی آن حیوانی را که در یک هم چنین وضعیتی قرار دادید که قابل اکل است.

«در یک هم چنین وضعیتی» عبارت از آن عملی است که فاعل روی این حیوان انجام می دهد و نتیجه آن عمل عبارت از استعداد برای حلیت اکل است مثلاً در احرام هم همین حرف را می زنند که آیا احرام بسیط است یا مرکب است؟ بعضی ها قائل اند به اینکه احرام بسیط است^۱ یعنی احرام عبارت از حالتی است که آن حالت به واسطه اتیان مجموعه اموری حاصل می شود؛ یکی از آن امور تلّبس به ثوبین خاص است، یکی از آنها نیت است. یکی از آنها اداء لیبیک است. یکی از آنها وقوف در مکان خاص است مثل مواقیت، البته اگر قائل بشویم به اینکه حتماً لازم است. اینها چیزهایی است که هستند و نتیجه این عبارت از همان احرام است. پس وقتی که شارع خطاب می کند که مُحَرَّم شو! این خطاب مُحَرَّم شو، یعنی مقدمات احرام را به جا بیاور! والا خود احرام که دست این شخص نیست بلکه این باید مقدماتش را انجام بدهد؛ نیت کند، تلبیه بگوید، ثوبین را بپوشد و... حالا مثال زیاد داریم.

منظور از ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾ در آیه شریفه

﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾^۱ یعنی آنچه را که شما مسبب آن بودید؛ شما با شرائط خمسه فری اوداج کردید و در نتیجه موجب این تذکیر شدید و این هیچ اشکالی هم ندارد.

نظر مختار مرحوم نائینی درباره معنای تذکیر

علی کل حال مرحوم نائینی شق ثانی را اختیار کردند که تذکیر عبارت از فری اوداج اربعه با شرط قابلیت محل است به نحو اینکه قابلیت محل جزء مقوم تذکیر نیست بلکه شرط صحت است مثل اینکه صلات عبارت

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به غایة المراد، ج ۱، ص ۳۸۸.

از «أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ وَ آخِرُهُ التَّسْلِيمُ»^۱ است اما شرط صحتش طهارت است. طهارت جزء صلات نیست بلکه شرط صحت است این هم همین طور است.

روی این جهت مرحوم نائینی می فرمایند که اگر این تذکيه را ما از قسم اول بگیریم یعنی نتیجه و ماحصل عمل فاعل که عبارت از تهیؤ و استعداد محل برای اکل لحم است اگر این طور بگیریم، قطعاً اصالت عدم تذکيه جاری نیست زیرا این تذکيه حالت سابقه ندارد چون تذکيه عبارت از نتیجه است؛ نتیجه ای که آن نتیجه بعد از فری اوداج اربعه با قابلیت محل حاصل می شود. پس در صورتی که فری اوداج اربعه قطعاً شده است ما در زمان حیات شک داریم که آیا عدم تذکيه بر این محل صادق بود یا صادق نبود؟ چرا؟ به جهت اینکه نسبت به قابلیت فری اوداج که شک نداریم و فری اوداج اربعه شده است، آن شرط صحت می ماند که آن شرط صحت قابلیت محل است و حالت سابقه ندارد به جهت اینکه قابلیت و عدم قابلیت از اوصاف وجود است نه اینکه حالت سابقه داشته باشد، حیوان تا وقتی که حیوان است ما نمی دانیم این قابلیت محل دارد یا ندارد، این متّصف به قابلیت محل و عدم قابلیت محل نیست بنابراین شرط استصحاب عدم که عبارت از یقین به حالت سابقه است در اینجا منتفی است. بناءً علی هذا این تذکيه در صورتی که آن ماحصل و نتیجه باشد در مانحن فیه نمی تواند اثر بدهد و نتیجه حاصل نمی شود. این مطلب ایشان بود.^۲

و اما اگر قرار بر این باشد که تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه باشد، فری اوداج اربعه است ولی قابلیت محل، شرط صحت است، ایشان می گویند که در اینجا اصالت عدم تذکيه جاری است.^۳ در صورتی که ما شک در فری اوداج اربعه داشته باشیم قطعاً اصالت عدم تذکيه می آید چون قبل از فری اوداج قطعاً حالت سابقه دارد در وقتی که ما شک در فری اوداج داشتیم در اینجا اصالت عدم تذکيه می آید.

حالا اگر در فری اوداج اربعه شکی نداریم ولی در قابلیت محل شک داریم باز ایشان در اینجا می فرمایند که اصالت عدم تذکيه جاری است چرا در اینجا جاری است؟! به جهت اینکه تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه است و آیا حیوان در حال حیات فری اوداج اربعه شده است یا نشده است؟! نشده است، بعد از فری اوداج اربعه، شک در قابلیت محل که می کنیم به این معنا است که آیا بعد از فری اوداج اربعه باز آن عدم با فری اوداج اربعه از بین رفته یا آن عدم از بین نرفته است؟! اینجا استصحاب عدم می کنیم. چرا؟! چون هنوز شک در قابلیت محل به حال خودش باقی است.

بنابراین آنچه که قواماً و حدوثاً موجب عدم تذکيه است استمراراً هم موجب بقاء این عنوان خواهد بود.

^۱. الکافی، ج ۳، کتاب الطّهارة، باب النّوادر، ص ۶۹، ح ۲، با قدری اختلاف.

^۲. أجدود التقریرات، ج ۲، ص ۱۹۴.

^۳. همان.

آن عدم تذکیه در حال حیات که مستند به قابلیت محل و مستند به فری اوداج اربعه بود، آن عدم تذکیه قطعاً با فری اوداج اربعه از بین رفته است. متنها آن شقّ دیگر می ماند که آن شقّ قابلیت محل است باز هنوز شبهه در آنجا باقی است. قضیه نظیر چه می شود؟! ایشان می فرمایند که نظیر استصحاب شقّ ثانی می شود؛ ما یقین به وجود حیوان **إِمّا زید و إمّا غنم** در این منزل داریم بعد قطع پیدا می کنیم بر اینکه ترتیب غنم را داده اند و نوش جان کرده اند، این را می دانیم اما شک داریم آیا زید از منزل خارج شده است یا خارج نشده است قطعاً غنم از بین رفته و دیگر وجود ندارد ولی در بقاء و عدم بقاء زید در اینجا شک داریم، استصحاب بقاء حیوانیت در اینجا جاری است. چرا؟ چون استصحاب بقاء حیوانیت به دو شقّ بود؛ یک شقّ آن غنم بود و شقّ دیگرش زید بود و ما شک در وجود زید که داریم آن استصحاب بقاء حیوان کلی را که در هنگام بقاء غنم در حیات بود در اینجا جاری می کنیم. این استصحاب قسم ثالث نیست؛ در استصحاب قسم ثالث حیوان مردّد بین حیوانی است که قابل بقاء است و حیوانی که مَقْطُوعُ الفناء - بوده و از بین رفته - است.

مثلاً یک حیوانی است مثل غنم که این غنم قابلیت بقاء دارد و حیوان دیگر مثل فاره که اگر یک هفته در اطاق باشد و در را ببندند چیزی گیرش نمی آید و می میرد بعد از یک هفته قطعاً می دانیم که این غنم مرده است غنم را کشته و خورده اند ما در فاره شک داریم که آیا حیات دارد یا حیات ندارد، در اینجا استصحاب قسم ثالث است که قطعاً مردود است به جهت اینکه آن حیوانی که قابلیت داشت مرده است و ما شک در بقاء حیوانی می کنیم که او قابلیت ندارد مثل فاره. بنابراین شما دیگر کلی در اینجا ندارید تا در ضمن فرد جزئی خارجی آن کلی تحقق پیدا بکند، جزئی دیگر نیست. غنمش را خورده اند و فاره هم اگر بوده تابه حال مرده است. بنابراین دیگر ما حیوانی که محقق کلی طبیعی باشد نداریم ولی اینجا این طور نیست؛ اینجا جزء دوم مسئله قابلیت محل است و این قابلیت محل در خود زمانی که آن حیوان در حال حیات بود باز محل مشکوک بود، همان عدم را از زمان حیات تا الآن استصحاب می کنیم چون برای عدم دیگر مانعی نیست. فری اوداج اربعه شده است.

لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ شما آن عدم ازلی را عدم تذکیه در زمان حیات را استصحاب کردید آن عدم را که استصحاب می کنید مگر نمی گوید که مانع برای او فری اوداج است؟! بالوجدان هم فری اوداج که حاصل شده است وقتی فری اوداج حاصل بشود بنابراین شما هم که آن تذکیه را عبارت از فری اوداج می دانید، نه آن ماحصل و نه آن نتیجه و امر بسیط، وقتی که تذکیه عبارت از فری اوداج است پس عدم تذکیه یعنی عدم فری اوداج، در حالی که فری اوداج بالوجدان است، بنابراین دیگر استصحاب عدم نمی توانید بکنید. استصحاب عدم دیگر در اینجا جاری نیست.

مرحوم آقای نائینی جوابی که می دهند می فرمایند که نه، اینجا اشتباه است به جهت اینکه آن عدمی که در زمان حال حیات حیوان، عنوان معنون به آن عدم بود در آن زمان عدم فری اوداج ثابت بود به اضافه عدم

قابلیت محل یعنی شک در قابلیت، آن عدم در آنجا ثابت بود بعد از فری اوداج ما در اصل آن عدم شک می‌کنیم یعنی همان استصحاب حیوان کلی؛ گرچه فری اوداج شده ولی این فری اوداج **عن صحّة** هست یا فری اوداج **عن غیر صحّة**؟! آن عدم استصحابش در صورتی رادع و مانع دارد که فری اوداج **عن صحّة** باشد در صورتی که فری اوداج **عن صحّة** هست دیگر آن عدم تبدیل می‌شود به **«لا تنقُضُ الیقین بالشک، و إنّما تنقُضه بیقین آخر» «بیقین آخر»** یعنی همین؛ فری اوداج **عن صحّة**، در حالی که فرمودند که **عن صحّة** نیست و شک در قابلیت محل است و وقتی که شک در قابلیت محل شد فری اوداج **عن صحّة** منتفی است و ثابت نمی‌شود و وقتی که ثابت نشود استصحاب عدم در اینجا جاری است، آن عدم در حال حیات استصحاب می‌شود به مابعد فری اوداج بنابراین حیوان داخل در غیر مذکّی می‌شود.

ولی مرحوم نائینی بسیار اشتباه فرمودند، از ایشان خیلی بعید است، اشتباه ایشان در این است که ایشان در اینجا اصلاً توجه نکردند به اینکه کلی طبیعی اصلاً وجودش سواء وجود افراد نیست! استصحاب کلی طبیعی در صورتی جاری است که این کلی طبیعی قائم به وجود خارجی مصداقی خودش باشد و حیوان را در صورتی شما می‌توانید استصحاب کنید که آن مصداق و تشخّص حیوان به نحو جزئی در خارج موجود باشد، اگر در خارج موجود نباشد این استصحاب جاری نیست.

لذا ما در مورد استصحاب قسم ثانی هم حکم به بطلان استصحاب می‌کنیم و فقط اختصاص به استصحاب قسم ثالث ندارد، در وقتی که یک حیوانی که مقطوع البقاء است این حیوان از این فوت می‌شود بعد شما شک می‌کنید که آیا حیوان دیگر که متحمل الفناء است باقی است یا نه، کلی طبیعی که در آنجا قائم به وجود حیوان مقطوع البقاء بود آن کلی طبیعی از بین رفت و اگر کلی طبیعی دیگری بخواهد جانشین این کلی بشود باید فرد خارجی این کلی طبیعی در خارج محقق باشد والاّ این کلی طبیعی وجود تشخّص خارجی ندارد و اگر کلی طبیعی تشخّص خارجی و مصداق نداشته باشد و فرد نباشد اصل کلی طبیعی هم منتفی خواهد شد.

در مورد تذکّیه و عدم تذکّیه عدم مذکّی در زمان حیات حیوان قائم به دو امر بود و به عبارت دیگر دو امر در اینجا موجود است؛ یک امر یقینی و دوم امر مشکوک؛ حیثیت یقینی و حیثیت مشکوک؛ حیثیت یقینی عدم فری اوداج اربعه که عدم مذکّی در حال حیوان قائم به این حیثیت یقینی است اما آن حیثیت مشکوک، دخلی در عدم تذکّیه یا تذکّیه استصحابی ندارد. آن عدم حیثیت یقینی به واسطه فری اوداج اربعه بالوجدان منتفی می‌شود و وقتی که بالوجدان منتفی شد، دیگر در اینجا آن استصحابی که قائم به عدم فری اوداج اربعه است دیگر با فری اوداج اربعه، آن عدم مذکّی از بین می‌رود. چه می‌ماند؟! حیثیت مشکوک، حیثیت مشکوک دخلی در استصحاب عدم ازلی نداشت که شما حالا می‌خواهید آن عدم تذکّیه را استصحاب کنید!

یک وقتی عدم قابلیت محل احراز می‌شود، در آنجا استصحاب عدم تذکّیه جاری می‌شود اما در اینجا

شک در مذکّی و غیر مذکّی است لذا عدم تذکّیه در حال حیات حیوان بر این ناحیه مترتب نمی‌شود، عدم مذکّی به‌خاطر عدم فری اوداج اربعه است یا به‌واسطه عدم ماحصل از فری اوداج اربعه و قابلیت محل است به هر نحوی می‌خواهد باشد برای ما فرقی نمی‌کند.

مانند این مثال که فسق مترتب بر دو امر است؛ اتیان محرّمات و عدم اتیان واجبات به‌نحو عمد و **عن غیر جهل**. فاسق به شخصی اطلاق می‌شود که یا واجبات را ترک بکند یا محرّمات را اتیان کند من‌باب‌مثال شرب خمر کند، دروغ بگوید، تهمت بزند و امثال‌ذلک، یا هردو را مرتکب می‌شود! می‌گویید که حالا ما که اتیان محرّمات می‌کنیم واجبات را هم کنار می‌گذاریم! یک آقای هست که قطع داریم که اتیان محرّمات می‌کند مثلاً نمی‌تواند عرق خوردن را کنار بگذارد و خلاصه می‌گوید که این یکی را نمی‌توانیم ترک کنیم اما شک داریم در اینکه واجبات را هم ترک می‌کند یا نمی‌کند؟ - دقت کنید - شک داریم که واجبات را ترک می‌کند یا نمی‌کند؟ الآن در اینجا اگر شک کنیم که آیا اتیان محرّمات را ترک کرده یا نه، استصحاب فسق را می‌کنیم. حالا اگر یقین داشتیم که او شرب خمر را کنار گذاشته و شرب خمر انجام نمی‌دهد پس یک طرف فسق که در اینجا فسق قائم به او بود از بین می‌رود الآن می‌دانیم توبه کرده و دیگر محرّمات را اتیان نمی‌کند. می‌ماند آن طرف دیگر که شک در اتیان واجبات است؛ آن فسقی که قبلاً بود به‌خاطر اتیان محرّمات بود زیرا ما در استصحاب، یقین سابق را لازم داریم، آن یقین سابق ما اتیان محرّمات بود، البته شک در اتیان واجب داریم و عدم اتیان اما شک ما حالت سابقه ندارد و نمی‌تواند موجب استصحاب بشود، حالا که ما در اینجا یقین به عدم اتیان محرّمات داریم آیا می‌توانیم استصحاب فسق را بکنیم؟! دیگر نمی‌توانیم استصحاب کنیم چون او الآن توبه کرده و محرّمات را اتیان نمی‌کند ولی شک در واجبات به حال خودش باقی است، باقی باشد. استصحاب فسق نمی‌توانیم بکنیم حالا عدالت را از کجا ثابت بکنیم، آن یک مطلب دیگر است [ولی] فسق را نمی‌توانیم در اینجا ثابت بکنیم.

من‌باب‌مثال آیا قائل به فصل بشویم؟ مانحن فیه هم همین است؛ در عدم تذکّیه، عدم تذکّیه قائم به فری اوداج با شرائط صحت بود و الآن هم منتفی است الآن فری اوداج بالوجدان حاصل است قابلیت محل و عدم قابلیت محل هم که حالت که سابقه ندارد بنابراین استصحاب عدم تذکّیه در اینجا جاری نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد